مجلهٔ فکاهی

مُلا نصرالدین



۷۷

شماره پنجم

سال هفتم

فکاهیِ ملانصرالدین، ارگانِ خبرگزاری فکاهیِ ملانصرالدین

www.mollanasroddin-magazine.ir

این نشریه‌ای تک نفره است. یعنی همهٔ کارهای آن، اعم از نوشته و کارتون و کاریکاتور و ساخت رویه‌های نخست و پایانی و ایندیزاین، همه به دستِ حیدر سهیلی اصفهانی به انجام می‌رسد.

به قلم شلغم آقا، جناب مستطاب سردبیر

در خبـر گفته‌انـد کـه روزی پسـرکی در مسـیر می‌رفـت و بشـکن زنـان زمزمـه می‌کـرد کـه «کاشـکی بشـه و کاشـکی بشـه!»
مدتـی گذشـت و بـاز سـر و کلهٔ آن پسـر پیـدا شـد، پیراهـن سـیه بـر تـن و روی دژم و مـوی ژولیـده و بـا خـود می‌گفـت: «کاش نمی‌شـد، کاش نمی‌شـد.»
پیرمـردان بـی‌کار سـر گـذر کـه از سـر فضولـی تـا سـر حـد مـرگ در حـال خفـه شـدن بودنـد، صدایـش کردنـد:

بیت

راه می‌رفتی و می‌گفتی چنان
پای‌کوبان، قرکنان، بشکن زنان

کاش می‌شد، کاش می‌شد، کاش کاش
ای خدا سهمم رسان از آن معاش

ما نفهمیدم ز آن رفتار و این
که چنانی گویی افتادی ز زین

جوانک سری تکان داد و گفت:

پدرم رحمت کند ایزد بر او
گفت با من هم دعا کن مو به مو

که بمیرد مادرت بی درد و آه
تا بگیرم من زنی روشن چو ماه

سهم من زان زن بود نیمه شبان
صبحدم تا شام هم سهمت از آن

لیک مادر زنده است از بخت بد
پدرم مرّد و گرفت شویی چو دد

نیمه شب شویش از او بهره برد

روز تا شب، دامن ما را درد

حالا این حکایت چه ربطی به ما داره؟
هیچی؟
هـر حکایتـی مـن تعریـف کنـم، بایـد ربطـی داشـته باشـه؟
اصـن اون موضـوع را ولـش کـن، بریـم... بریـم... بریـم...
ها..!
اصن آقا جنگ می‌شه یا نمی‌شه؟
سئوال بسیار وجیهی است.

بیت

یادت آید بس لغز خواندی که هین
پاک می‌سازم فلانی زین زمین

هم فلانی را زدی بس همچو سگ
هم فلانی تیغ بر زد تا به رگ

هیچ نامد در نظر کای اهل میغ*
این پدر سگ، خویش دارد بی‌دریغ؟

خویش لشکر می‌کشد از بهر او
تا که در هم نشکنی، سگ را سبو

حال آمد در پی سگ، صاحبش
صاحبش از پیش و سگ هم از پی‌اش

چرمت از گامیش و کوپالت چو شیر؟
مایه‌ای داری و یا نانت فطیر؟

گر خرد بودت به رسم بخردان
جای تو نبود به میدان ددان

جای تو این جاست در دامان مهر

در میان مردم «زردی به چهر»

حالا این شعر چه ربطی به بحث ما داشت؟
کدوم بحث؟
راستی کدوم بحث؟

ما که هنوز بحثی را شروع نکردیم.
اصن ظاهرا قرار نیست امروز بحثی داشته باشیم.
اصن ولش کن!

* میغ: ابر





گزارش: ریزش قیمت‌ها روی سر مردم

در پی گفتن سخنان بسیار زیبا و تکان دهندهٔ مسیولین مسلول گرامی، ارزش دلار و طلا یهوکی ریزش کرد.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، مسیولان گرامی، در مقابله با رشد ناگهانی قیمت‌ها ناگهان از همان جایی که نشسته بودند، بدون حتی تکان دادن نشیمنگاه خود، سخنان بسیار زیبا و تکان دهنده گفتند که مشت محکمی بود بر دهان «استکبار جهانی» و همین باعث ریزش یهوکی قیمت‌ها شد.

در این باره، با یکی از مسیولان مسلول عزیزمان گفتگو کردیم که حتی وقت خواب، بین خر و پف‌هاش فقط کلمهٔ مردم از دهانش خارج می شود، این جوری؛ خُر مردم، پُف مردم، خرو پف مردم: « جناب مسیول مسلول عزیز، چه جوری شد که این جوری شد؟»

ایشون فرمودند: «این جوری شد که اون جوری شد که ما چون متوجه شدیم ایادی استکبار جهانی دنبال افزایش قیمت‌ها و اذیت و آزار مردم فهیم و همیشه زیر صحنه هستند، لذا گشتیم و گشتیم دهن استکبار جهانی را پیدا کردیم و بوم! کوبیدیم توو دهنش. یعنی دهنش سرو...»

خبرنگار ما پرید وسط حرفش: «خعلی خب! خعلی خب! مشت محکمی بر دهان یاوه‌گوی استکبار جهانی و اذناب فریب خورده‌اش زدین.»

یاروعه: «بعله! بعله! همونی که شما گفتین. من خلاصه‌اش کردم.»

خبرنگاره: « خب الان قیمت‌ها ریزش کرده یعنی دیگه؟»

یاروعه: «بعله! متیسفانه خعلی بدجور ریزش کرد و ریخت سر مردم و یعنی خوار و مادر...»

خبرنگاره: «آسیب‌های زیادی به مردم متاسفانه وارد کرده... لطفا مث آدم حرف بزن..!»

یاروعه: «بعله! بعله! باید حواسمون رو جمع می‌کردیم تا روی سر مردم ریزش نکنه و بریزه سر همون استکبار که آبجی فلان شده کشید یه طرف، ریخت سر مردم. الان کلی از مردوم متیسفانه، آسیب پذیرفتن تموم شد رفت و خعلی‌های دیگه هم مفلوک الاثر شدن.»

خبرنگاره: «خب! خعلی ممنون از زحمات نکرده و آب هندوانه و بقیهٔ قضایا...»

گزارش: پروژه انتقال آب اصفهان به یزد باید الگو شود

یکی از مسیولان مسلول عزیز، دربارهٔ تلاش‌های خالصانهٔ این مسیولان دربارهٔ انتقال آب از مناطقی به مناطق دیگر را از جمله ارزشمندترین تلاش‌های مسیولان نامربوط اعلام کردند.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، این مسیول دربارهٔ این تجربه و این از کجا به گچ ذهنش تزریق شد، گفت: « ما بچه که بودیم، بابامون همیشه گیر می‌کرد و از بقیه قرض می‌کرد و بعد که قرض و قوله زیاد می‌شد، هی از این می‌گرفت می‌داد به اون یکی طلبکاره... آخرش هم که زیاد شد در رفت. من وقتی به مقام مسیولیت مسلول مملکت رسیدم همین الگو را گذاشتم توک دماغم و بر اساس طرح پدرم، طرح بسیار موفقی در حوزهٔ آبی به نظرم رسید. بر اساس این طرح، شروع کردیم هی آب از یه منطقه‌ای برداریم و بدیم به یه منطقهٔ دیگه و همین جور ادامه داشت تا این که بلاخره، بازنشست شدیم و داریم به منظرهٔ کارمون بیگا می‌کنیم.»

خبرنگاره: «مسیولان مسلول فعلی هم دارن همین کار را ادامه می‌دن...»

یاروعه: «بعله خب! با ما مشورت می‌کنن که چی کا کنیم، من هم طرح جدیدم را دادم بهشون تا اجرا کنن.»

خبرنگاره: «طرح جدیدتون چیه؟»

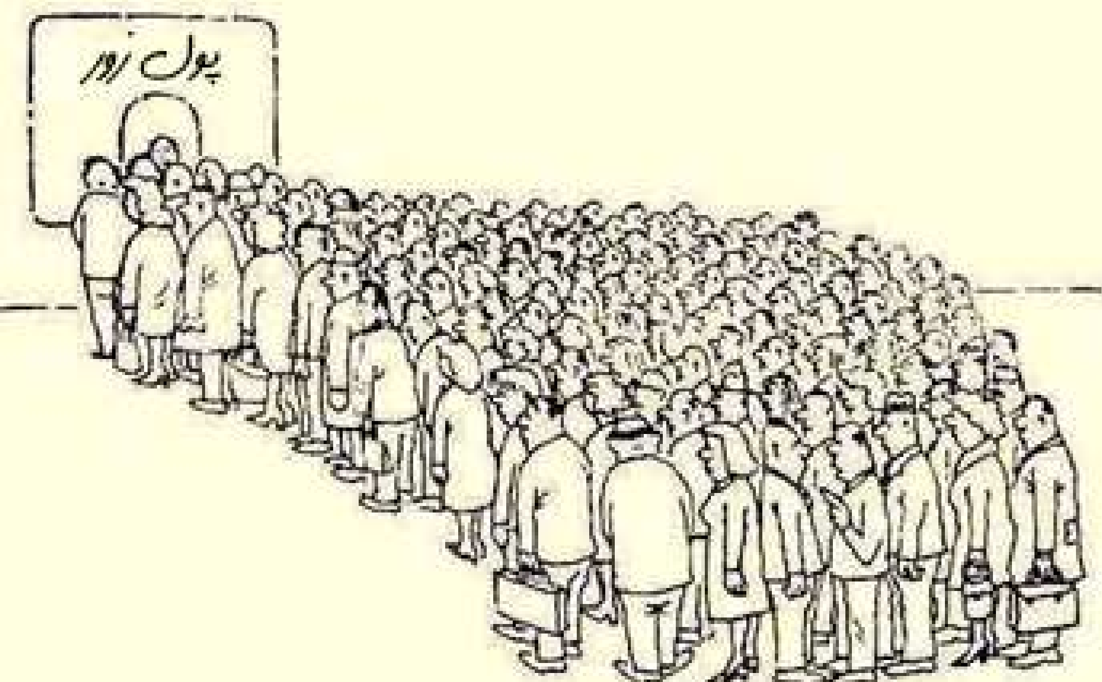
یاروعه: «خب بلاخره، صدای مردوم در اومد و من هم بنا بر تجربهٔ پدری می‌دونستم که این طور می‌شه، طبق طرح جدید، عملیات شستشوی شاش و عن و گه مردم...»

خبرنگاره: «منظورتون، فاضلابه...»

یاروعه: «عاره! عاره! همین که گفتی. این طو شد که مثلا چیزآب مردم یزد را می‌شوریم، بگو خب! می‌ریزیم توو حلق مردوم اصفهان، بعد مال مردوم اصفهان را می‌شوریم می‌ریزیم توو حلق یکی دیگه...»

خبرنگاره: «واقعا این زخمات مثال زدنی شما قابل ستایشه.»

مدرسهٔ دولتی خاک بر سریه



مدرسهٔ پولیهٔ پولداریه





گفتگو با دکتر الاغ خرنژاد

دکتر الاغ خرنژاد، دستمایه‌ای است که لحن انتقادی بسیار تلخی دارد. از یک سو، نگاهی گزنده، به «ملایان مکتب نرفته‌ای» دارد که در کسوت کارشناس حوزه‌های مختلف، در هر زمینه‌ای اظهارنظر می‌کنند و رادیو و تلویزیون را پر کرده‌اند و از سوی دیگر «اشرف مخلوقات بودن» انسان را به سخره می‌گیرد. انسانی که بازیچهٔ افکار و عقاید مختلف است و به راحتی فریب می‌خورد. دکتر الاغ خرنژاد، موجود فرزانه و متفکری است که تنها گناهش الاغ بودن است. هرچند بهتر از خیلی از آدم‌ها می‌فهمد.



- سلام بر استاد بزرگ...
• باز ماه نو شد... و این آویزون پیداش شد.
- استاد تحویل طویله دادم.
• کیو؟ خودتو؟
- نه بابا..! یونجهٔ درخواستی جناب عالی رو...
• من هیچ وخت از توی نسناس درخواست یونجه نکردم. خودم با زور بازو، دارم خرج یونجهٔ خودمو و ماده خرم و کره‌خرهامو در می‌آرم.
- خدا کره‌خرهاتو حفظ کنه استاد..! منظورم همون یونجه‌ای که بابت مصاحبه باید بپردازم...
• خیلی خب حالا..! نه خیر جنگ نمی‌شه. بفرما برو رد کارت..!
- من کی دربارهٔ جنگ حرف زدم.
• همه همینو سئوال می‌کنن. همین صاحب طویله دیروز داشت از دوستش توو موبایل سئوال می‌کرد که جنگ می‌شه یا نمی‌شه؟
- دوستش کارشناس سیاسیه؟
• نه بابا..! صاحب طویله بغلی...
- این همه کارشناس سیاسی و اقتصادی توو طویله‌اش داره، از یک خرکچی دیگه می‌پرسه؟
• خلایق هر چه لایق... از راه دور می‌آن با من مصاحبه کنن، چشمشون کور هزینهٔ یونجهٔ منو هم می‌پردازن، بعد این مردک با یکی از خودش احمق‌تر مشورت می‌کنه.
- به من خیلی لطف دارین..!
• خیلی خب حالا... به جواب سئوالت رسیدی، هری..!
- استاد من اصلا در این باره نمی‌خواستم از شما سئوال کنم.
• پ چه مرضته؟

- دربارهٔ تاثیر تعرفهٔ گمرکی ترامپ بر اقتصادهای جهانی سئوال داشتم.
• اتفاقا دیروز با یکی از الاغ‌های چین داشتم چت می‌کردم، به من گفت: چینی‌ها یواشکی رفتن توو طویله‌ها جوری که هیچ کی نفهمه، دارن قر می‌دان از خوشحالی...
- برای چی؟
• واسه این که کسی نفهمه.
- اونو که فهمیدم. چرا این قده خوشحالن؟
• پ تو چه جور کارشناسی هستی. نمی‌فهمی که بزرگترین ذخایر طلا و اوراق بهادار جهان مال چینی‌هاس؟
- خو می‌دونستم. دارم می‌پرسم چه تاثیری روی این ذخائر داره؟
• زن گرفتی؟
- ها! زن دارم.
• به همون دلیل که الان زنت خوشحاله، سکه‌های مهریه‌اش کلی گرون شده. تعرفه که می‌ره بالا، قورباغه ابوعطا می‌خونه... قورباغه همون طلاست.
- گور پدر اصل ضرب المثل، کلا فهمیدم.
• شما آدمیزاد جماعت، همون کلا را بچسب. فهموندن جزئیات به موجود دو پا محاله...
- خو عوضش با افزایش نرخ تعرفه، تولیدات چین گرون می‌شه توو آمریکا...
• ببینم کش تنبونت را بکشی بالا، خود تنبون می‌آد پایین؟
- نه استاد، اون هم می‌ره بالا... اما یعنی چی؟
• یعنی این که وختی تعرفه می‌ره بالا، هم هزینهٔ مواد اولیه بالا می‌ره، هم هزینهٔ تولید در آمریکا بالا می‌ره، هم تعرفه‌های متقابل، حجم تقاضا را برای جنس‌های آمریکایی کاهش می‌ده. تولید کنندهٔ آمریکایی باید چه خاکی روی اون کلهٔ کچلش بریزه؟ ها..؟
- سرمایه و تکنولوژی کار را ببره بیرون و در بازاری تولید کنه که بتونه بقیهٔ شاخص‌های هزینه را پایین بکشه تا بتونه هزینهٔ تعرفهٔ اضافی را تامین کنه.
• دیگه مطمئن شدم که به یونجهٔ من ناخونک زدی. از عقل آدمیزاد جماعت این حرف‌ها بیرون نمی‌آد.
- ببخشین استاد..! دیشب مادرم اشتباهی، به جای شاهی کمی از یونجه‌های شما را سر سفره آورد و من هم خوردم. به خدا عمدی نبود، بلافاصله هم یونجه خریدم گذاشتم سر جاش.
• مشکلی نیست. اگر خوردن یونجه باعث بشه عقل شما آدمیزاد جماعت به کار بیفته، خعلی هم خوبه. واسه خودت هم بگیر، بخور!
- چشم استاد..!
• پس به این ترتیب، این کار باعث می‌شه روند خروج سرمایه و تکنولوژی از بورس نیویورک به سوی بورس شانگهای سرعت بگیره. یعنی دقیقا عکس توقع کارشناسان ترامپ.
- یعنی می‌خواین بگین نخوردن یونجه، باعث شده کارشناسان آمریکایی هم حرکت ابلهانه‌ای انجام بدن؟
• البته این قاعده کلیه، اما اون‌ها خعلی پیش از تو به ارزش یونجه پی بردن و دارن سه وعده در روز می‌خورن.
- خب پس چرا این کار را کردن؟
• سیاست ترامپ در کوتاه مدت جواب می‌ده و این برای سرمایه‌دارانی مثل ایلان ماسک که در حوزهٔ صنایع خودرو سازی برقی با چینی‌ها در رقابته و مدتیه که رقابت را به اون‌ها باخته، اجازه می‌ده که جهش دیگه‌ای بکنه و سودی ببره.
- و بعد وقتی سودش کاهش پیدا کرد و اوضاع نتیجهٔ عکس داد؟
• هیچی! شاید اون هم سرمایشو ببره چین، یا جای دیگه و شاید اصلا از این حوزه بره بیرون و پولش را ببره در حوزه‌ای دیگه.
- یعنی خودروسازیش را بفروشه به چینی ها . . .
• از این موزمار همه چی بر می‌آد.
- یعنی ربطی به منافع ملی آمریکا نداره. این کار سفارش خصوصیه...
• دیگه خسته شدم، خدافز..!
- خدا حافظ...



عبود و جاسم



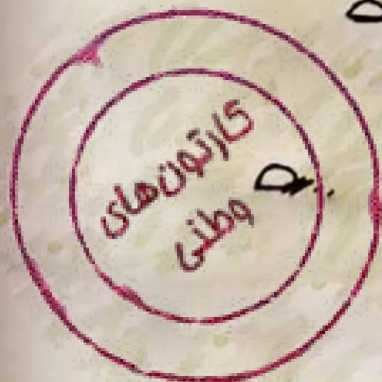
- موگوم جاسم...
● باز دیگه چنه؟
- سی چی می‌رن هرمز، بطری بطری خاک می‌آرن؟ مگه خاک رو توو بطری می‌ریزن؟
● این دیگه چنه؟
- هیچی! این جا توو موبایلوم نوشته که «بطری بطری نقرهٔ خاکی برده‌اند». یعنی ای که رفتن هرمز و توو بطری خاک ریختن، بردن شهرهاشون.
● خو اصولا شرعا هر چی توو بطری بندازن اشکال شرعی داره.
- حتی آب..؟ یعنی من توو بطری آب می‌خورم حرومه؟
● تو نفس هم که می‌کشی حرومه، چه برسه به آب..!
- هی متلک نمی‌خواد بندازی... سی چی هر چی بریزن توو بطری حرومه؟
● نمی‌دونم! همی چن وخت پیش، خالد ننه عبیده رو گرفتن، توو بطری از اون چیز حرومی‌ها ریخته بود، پلیس ریخت توو عروسی همشونو گرفت. خالد هم کتک سیری خورد.
- سی چی؟ سی عرق خوردن؟
● سی ای که جنبه نداشت، توو مستی به پلیس مملکت پیشنهاد ازدواج داد. خیال کرد زنه..!
- بعد او وخ، خاک می‌ریزن توو بطری می‌خورن؟ مست می‌کنه؟
● نه بابا..! خاکش قشنگه می‌ذارن رو اوپن آشپزخونه، هر وخ یکی می‌آد خونه‌شون پز می‌دن: «هرمز که بودیم...»
- فقط خاکش قشنگه، سی چی قشنگه..؟
● سی چی و زهر مار... خو رنگیه، قرمز و زرد و نمی‌دونم نقره‌ای و این جور چیزها...
- پ ای که می‌گن حالا چه خاکی سروم کنم، مال اینه؟
● نع! وختی می‌گن ای خاک عالم توو او سرت، مال همینه...
- ای خاک بر سرها... پول می‌دن خاک می‌خرن، توو بطری می‌ریزن، بعد می‌ذارن لبهٔ اوپن، پزش رو می‌دن، بعد اگه خاکشون کردی گریه می‌کنن. خو چرا اون وخ پز نمی‌دن..!
● الهی! بارلها..! من دیگه به قضای تو تسلیموم... اگه می‌خوای جونوم بگیری، الان وختشه...
- خیلی خب! خیلی خب! باز یخهٔ خدا را گرفت. اصن لیاقت حرف زدن با منو نداری. می‌رم وسط شط برا جاموسا حرف می‌زنوم.
● اصن تو همون جا توو عرش، توو خط تولید جاموسا بودی، نمی‌دونوم چی شد، افتادی توو خط تولید آدمیزاد..! اگه گذاشتی بخوابوم..!
- بکپ..! بکپ..!



محمدصالح رزم حسینی

درحاشیه روز جهانی کارگر





کارتون های ملانصرالدین










نامه‌های جنجالی



درگذشته سبک زیبایی بود که برای بررسی مواضع واقعیِ شخصیت‌ها و سیاستمداران کشورها به نقل از آنان نامه‌ای می‌نوشتند و به جای مواضع اتوکشیدهٔ آن‌ها منتشر می‌کردند. گاهی مردم عادی باور می‌کردند که فلان سیاستمدار، چنین نامه‌ای نوشته است و عَلت اصلی این باور عموم آن بود که مفاد نامه، به مواضع شناخته شدهٔ او بیشتر از سخنان شیک و فریبنده‌اش شباهت داشت.

گاهی هم نویسنده آماتور بود و به شدت تحت تاثیر تصور خودش از دیگران، محصولات بی‌ربط و ضعیفی می‌آفرید. نامهٔ چالی چاپلین به دخترش، نمونهٔ بارز این گونه آثار است که در اصل، در تهران و به دست یک ایرانی مسلمان نوشته شده بود و سبب شد خیلی‌ها خیال کنند که چاپلین مسلمان شده است.

من تا به حال ندیده‌ام که کسی این سبک را وارد طنز کرده باشد و اگر کسی باشد تعجبی نمی‌کنم، چون این سبک، زمینهٔ بسیار مناسبی برای طنز دارد.

در این هفته، بیایید با هم تصور کنیم که در آستانهٔ سفر نتانیاهو نخست وزیر اسرائیل به آمریکا، اگر دونالد ترامپ بخواهد برای او نامه‌ای بنویسد، چه خواهد نوشت؟

سلام بر بی‌بی جان، پر توقع..!

بنیامین جان، داری می‌آی کاخ سفید به دیدن من...

اولا خواهش می‌کنم، تمنا می‌کنم، به پات می‌افتم که رخت و لباس‌های چرک خودت و زن و بچه‌ات را نیار، تا در اتوشویی کاخ سفید برات مفتکی بشورن. فک کنم اربابت هم بفهمه صداش در بیاد، چه برسه به کارمندهای اتوشویی.

دوم، ببین جانم..! من برای پیروزی در انتخابات کلی سفارش گرفتم. هر کی پول داد، کلی هم سفارش داد. اما مردم نصف سفارش‌هاشون هم برآورده بشه، می‌گن: «الله برکت..!»

اما ارباب تو، در برابر هر سکه‌ای که داده، باید دو برابر، سفارش‌هاش انجام بشه. من که هالو نیستم، می‌فهمم که تو زیرشو آتیش می‌کنی.

از کار تو یکی من سر در نمی‌آرم؛ هم منفوری، هیچ کی دوستت نداره، هم هر چی منفورتر می‌شی، پرروتر می‌شی.

آخه عزیز من، آدمِ تو رو که توو کاخ سفید نبستن.

بلاخره این خراب شده، کلی کار و زندگی داره.

دورهٔ قبل، خداییش به هیچ کدوم از کارهام نرسیدم.

هر وقت، صبح بیدار شدم، گفتن سفارش نتانیاهو رو میزه باید انجام بدی. اگه هم انجام نمی‌دادم که اربابت، کوشنر را به جونم می‌انداخت. دیگه اون آخر، کارم کشیده بود به جان بولتن مفنگی مسخره که از زنش بیشتر از خدا می‌ترسه، بعد به من گیر می‌داد، اون هم به دستور تو.

به قول ایرانی‌ها، در دیزی بازه، حیای گربه کجا رفته؟

این قده به من گیر دادی تا هم آبروی خودم را بردم و هم آبروی مملکتمو و معاهدهٔ هسته‌ای با ایران را پاره کردم. به خدا اگه خودمو جر می‌دادم، هزینه‌اش کمتر بود. تا مدت‌ها هر قراردادی با هر کسی بستیم، از ما تضمین می‌خواست. حتی قراردادهای در حد چند میلیون دلار. شدیم سکه یه پول.

خب حالا بگو ببینم، معاهدهٔ هسته‌ای را جر دادم، خوب شد؟ آخه بدبخت! اون وضعه تو گیر کرده بودی؟ همهٔ آسمون مملکتت را موشک پر کرده بود. نصف مملکتت خالی شده بود، ساکنانش رفته بودن توو نصف دیگه زندگی می‌کردن؟

بعد واسه من پز می‌دی که ما در جنگ پیروز شدیم.

آخه من چی بهت بگم؟ چهار تا گروه شبه نظامی پیزوری که با تنار سی شاهی ایرانی‌ها زندگی می‌کردن، داشتن مملکت رو از دستت در می‌آوردن. آخرش، ما تو را از گهدونی کشیدیم بیرون. آخه تو به چی‌چیت داری افتخار می‌کنی؟

اگه اون معاهده بود، وقتی کلی شرکت آمریکایی می‌ریختن توو کشورشون و وضعشون خوب می‌شد، عمرا دیگه با تو کاری داشتن. آخه آدمیزاد که با دو لپ پُر حرف نمی‌زنه. این‌ها پول و پله می‌دیدن، اصن بی‌خیال تو می‌شدن.

یک سال تمام هر چی نصیحتت کردم گوش نکردی که نکردی، هی ایران! ایران! ایران! تا مجبورم کردی اون فضاحت را بار آوردم و معاهده را پاره کردم.

هر چی خواستی انجام دادم، اگه هم دیر می‌شد، فرداش هم ظهر نشده آدم اربابت تماس می‌گرفت و با کلی گوشه و کنایه و متلک به من می‌فهموند هر چی بی‌بی گفت اجرا کن، وگرنه تجدید انتخاب، بی‌تجدید انتخاب. آخرش هم که گیر دادم که نمی‌خوام و نمی‌شه و بولتون را هم با تیپایی انداختم بیرون، اون داستان را برام راه انداختین و پیرمرد آلزایمری را گذاشتین جای من.

حالا دیگه به ضرب و زور ناتو، نه اون ارتش پیزوریت، هر چی خواستی به دست آوردی. هم دیگه حزب‌اللهی نمونده و هم سوریه شده ارض برهوت. هر چی خواستی به دست آوردی. دیگه بی‌خیال من بدبخت شو، بذار به کار مملکتم برسم.

نگو نه!

هنوز داری می‌ری زیر اون ارباب بدبختت رو آتیش می‌کنی. فک کردی واسه چی بولتون را انداختم بیرون، دیگه از من می‌خواست یه جنگ، اندازه چهار تا جنگ عراق و افغانستان، این بار با ایران راه بندازم که غیر مستقیم می‌شه جنگ با روسیه.

بچه‌ای؟ بگو بچه‌ام..!

بچه هم گیر بده پستونک می‌ذارن دهنش. دهن تو چی بذارم؟ کینهٔ ایرانی به دل گرفتی، با هیچ صراطی هم مستقیم نمی‌شی. کاش خودت زور داشتی. هی رجز می‌خونی و هی من بدبخت باید به جات برم بجنگم. نوکر مفت گیر آوردی؟

خیال کردی من خرم؟ تو سر اون همه موشک که ایرانی‌ها حواله‌ات دادن، می‌خوای آتیش بازی راه بندازی تا جیگرت خنک بشه. همین! کیو می‌خوای خر کنی؟ منو؟

فک کردی نقشهٔ تو را نفهمیدم؟ می‌خوای من چند تا ب ۵۲ را بفرستم رو سر ایران تا بمبارون کنن. بعد کافیه فقط یکیشو بزنن. خوب می‌دونی که چه حیثیتی از من می‌ره و من مجبور می‌شم که وارد یک جنگ شبه تمام عیار بشم که روز به روز گسترده‌تر می‌شه. روس‌ها هم از خدا خواسته، می‌خوان دق دل اوکراین را سرمون در بیارن، ایران را می‌کنن باتلاق، تا من تا خرخره توش بتپم.

چه غلطی کردیم ما از اربابت پول گرفتیم؟

می‌دونی اگه اون توافق را جر نمی‌دادم، حالا شرکت‌های آمریکایی چند میلیارد از ایران دشت کرده بودن؟ چینی‌ها دارن پول پارو می‌کنن و به ریش من احمق می‌خندن که شدم گرفتار توی بچه ننه.

داری می‌آی این جا... هم من این جام، هم اربابت تو همین مملکته. می‌باس سنگ هامونو وا بکنیم. تکلیفمون توو همین سفر باید یک سره بشه. هر قده بخوای رجز می‌خونم و لاف می‌زنم، اما باید همه چیز حد و حدود داشته باشه.

پس بیا که منتظرتم!

دونالد ترامپ،

خیر شکمم؛ رئیس جمهوری آمریکا



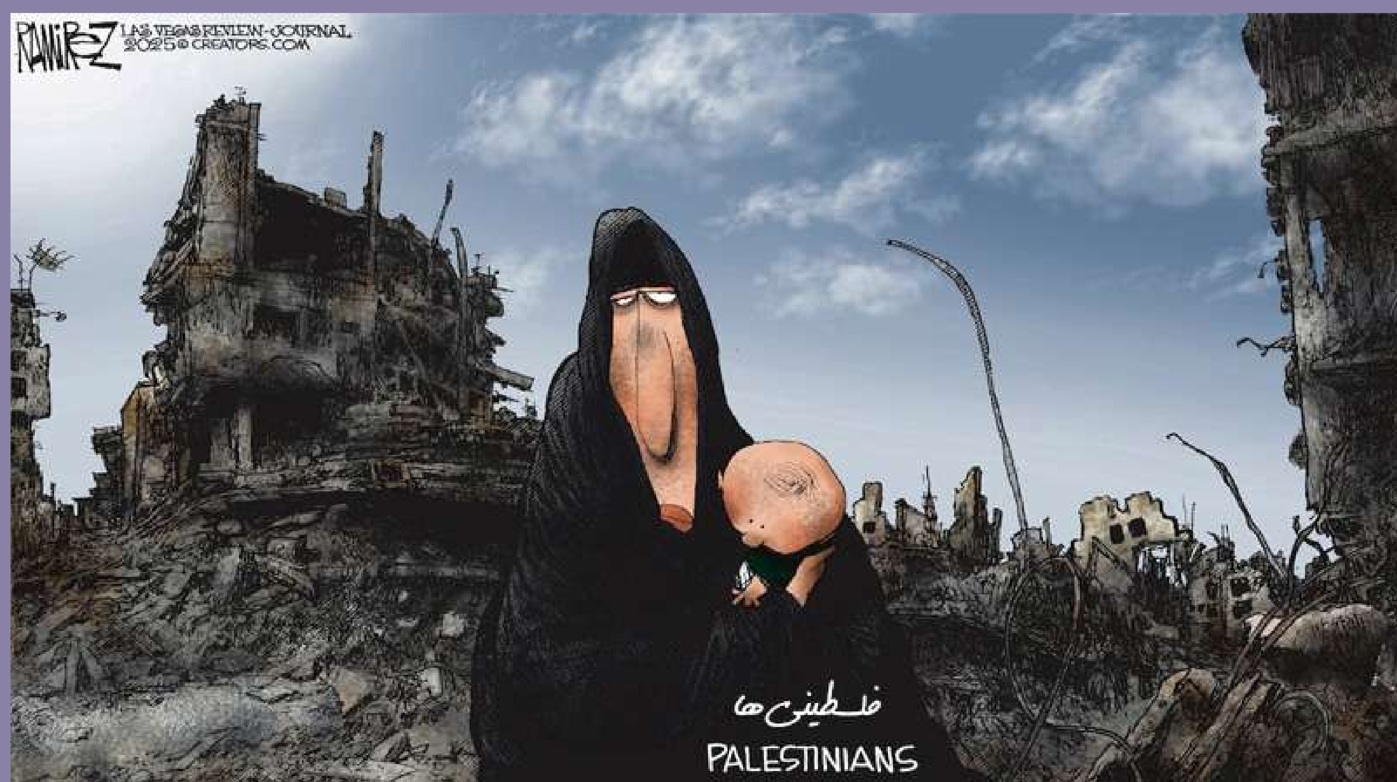


کارتون های خارجی





کارتون های خارجی





اخبار خارجه

ترامپ در فینال گلف کهنسالان مغز فندقی

در مسابقات گلف کهنسالان مغز فندقی، ترامپ با فاصلهٔ زیادی از رقیبانش به فینال راه یافت.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، شرکت در این مسابقات، مختص کسانی است که دو ویژگی شاخص دارند؛ خعلی پیرند و خعلی مغز فندقی‌اند.

مسیول این مسابقات به خبرنگار ما گفت: «قطعا دونالد بی‌رقیب‌ترین بازیکن ما در طول تاریخ اجرای این مسابقات است. ده‌ها سال پیش، یه عمو دونالد بود که قهرمان این مسابقات شد، چون در آن زمان خسیس‌ترین کهنسالان حق شرکت داشتند. اما قطعا مانند دونالد ترامپ که هم طبق سنت غیر الزامی این مسابقات، خسیس است و در عین حال دو ویژگی الزامی پیری و مغز فندقیت را هم دارد، تا حالا نداشتیم.

زلنسکی اعلام کرد: هر چی می‌زنیم اون‌ها هم می‌زنن.

رئیس‌جمهوری اوکراین با ارسال نامهٔ شدید اللحنی برای شورای امنیت، به عملکرد روسیه در جنگ به شدت اعتراض کرد.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، او در این نامه تاکید کرد: «از زمانی که قرار شده ما با روسیه مذاکره کنیم، روس‌ها اصلا از ما خجالت نمی‌کشن. هر چی ما می‌زنیم، اون‌ها هم می‌زنن. حتی یواش نمی‌زنن که ما دردمون نیاد و بگیم قصد دارن با ما آشتی کنن.

این مقام اوکراینی، از شورای امنیت خواست که ترتیبی بدهد که هر چه اوکراین زد، روسیه یواش‌تر بزند و بعد اوکراین هم یواش‌تر زد، روسیه دوباره بیشتر یواش‌تر بزند و اینقذه این کار ادامه بیاد که ته کار ما دو تا تیر هوایی بزنیم و اون‌ها یک تیر هوایی و بعدش؛ تپ تپ، تپ...

زلنسکی دربارهٔ معنی تپ و تپ تپ توضیح بیشتری نداد.

کاملا واقعی | گاردین: جزیهٔ ترامپی

روزنامهٔ گاردین در سرمقالهٔ خودش، تعرفه‌های گمرکی ترامپ را در اصل جزیهٔ کشورهایی دانست که با آمریکا در ارتباطتند.

خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، با یکی از این کارنشناسان زر زرو عمرا مصاحبه کنه و او بدون آن که از ازش سئوالی بکنیم، پاسخ داد: «من همون موقع، رفتم توو فتوشاپ ریش این داعشی‌ها را گذاشتم رو صورت ترامپ، اصن خود خودش بود. بلافاصله در یک مصاحبهٔ زورکی با کنار دستیم توو اتوبوس اعلام کردم که ترامپ داعشی شده. بیا این هم سندش که از جیب روزنامهٔ گاردین دراومد. هم داعشیه، هم جزیه گذاشته رو کشورهایی که با آمریکا بده بستون دارن و هم خداییش اگه یه روز خودشو توو کاخ سیفید منفجر نکرد. حالا ببین!»

خبرنگار ما از او پرسید: «کی از تو سئوال کرد؟ هر وقت گفتیم خاک انداز خودتو پیش بنداز..! آی بدم می‌آد از این فضول‌ها...»

مایکروسافت: بازی مخصوص نتانیاهو

مایکروسافت اعلام کرد: برای متوقف کردن جنگ غزه، بازی سرگرم کننده‌ای برای نخست وزیر اسرائیل ساخته است که او می‌تواند همیشه از آن لذت ببرد.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، در این بازی با عنوان «بی‌بیِ همیشه پیروز او سپاهی از زامبی‌ها را در اختیار دارد که با توپ و تانک و هواپیما به غزه، ایران یا هر جای دیگری که دلش بخواهد احمله می‌کند و همه را می‌کشد و با نیش زامبی‌هایش می‌خورد.

مایکروسافت معتقد است که با این بازی همهٔ غرایز خشونت‌طلبی نتانیاهو برآورده می‌شود و او می‌تواند شب زنش را بغل کند و بخوابد.

به علاوه این امکان به نتانیاهو داده می‌شود که از نزدیک قربانیانش را ببیند که جانشان در می‌آید و خونشان همه جا پخش می‌شود و دستانی هم از دو طرف آن‌ها را قطعه قطعه می‌کنند. حتی برای محکم‌کاری، به اسکرین رایانه‌اش خون پاشیده می‌شود و او حال می‌کند.



جنگ می شه یا نمی شه؟
دونگ ترامپ دنگ می‌شه، یا نمی‌شه؟

مشتی رجب، با ریش پر پشت یه وجب
راه می‌ره و زیر لبی غر می‌زنه؛ عجب! عجب!
بحث می‌کنه با هر کسی از دم صبح تا بوق شب
از هر کی می‌رسه ز راه، می‌پرسه با افسوس و تب

جنگ می شه یا نمی شه؟
دونگ ترامپ دنگ می‌شه، یا نمی‌شه؟

اقدس خانوم، رفته رو بوم، داد می‌زنه توو خونهٔ مشتی غلوم
آهای تو که کتاب کهنه می‌خری، توش می خونی شلام و شلوم
برو برو ورق بزن، توو جادو و توو جنبل و علم نجوم
ببین نوشته چی می شه؟ اگه که اوضاع خیط بشه وقت لزوم

جنگ می شه یا نمی شه؟
دونگ ترامپ دنگ می‌شه، یا نمی‌شه؟

احمد آقا، شوفر محل، کلهٔ کچل، سوار کرده مشتی ممل
یارو رو گرفته به سئوال، سین و جین و کل، بحث و جدل
می گه که از اروس بیاد کلی سوخو، تانک‌های تی، موشک زُحل
آخر کار با این سپاه، با این صفا و سوز و آه، کره و عسل

جنگ می شه یا نمی شه؟
دونگ ترامپ دنگ می‌شه، یا نمی‌شه؟

صغری خانوم بی‌بی‌سی زیر گذر، از همه چی داره خبر
دیروز می‌گفت به حاج خانوم، زن همین میتی نظر
ملانی ترامپ سر ناهار پرسیده از اون شوهر نامرد خر
الهی که به حق هر سوخته جگر، اون کمرو بزنه تبر
بگو دونالد آخر کار با این همه اهن و تروپ، جیز جگر

جنگ می شه یا نمی شه؟
دونگ ترامپ دنگ می‌شه، یا نمی‌شه؟

هی..!
یه پینه دوز، می‌شینه توو بازار خوز، رو کمرش داره یه قوز
خم می‌شه و کار می‌کنه بدون آه، بی‌نطق و سوز، تموم روز
تا بگیره از مشتری ثار سی شه، بخور نمیر، بشین و بسوز
اون روز می‌گفت: می‌خواد بشه، می‌خواد نشه؛ نشده هنوز
اگه بشه؛
بارون بیاد، وای به کلوخ، برف بیاد، وای به کلوخ..!



اشعر الشعرای یخنه دل
حیدر سهیلی اصفهانی (صفره)

MollaNasroddin Satire Magazine 77

